

چندی پیش از کنار سفارت سابق آمریکا گذر می کردم، شعارهای روی دیوار به دلم نشست، راستش را بخواهید کمی احساس غرور می کردم. کاملاً شعارها از دل برمی آمد، چرا که بر دلم نشستہ بود.
حظ کردم که چه شیک انقلابی در کشورم رخ داده است؛ انقلابی در پی توسعه لرزنی که با پنبه سر جهان سومی‌ها را می‌برد. پتانسیل فهم این سربریدن پنبه‌ای توسط آمریکا را تنها یک افکار بلند می‌تواند داشته باشد، چرا که هنوز که هنوز است در کشورهای جهان سومی برای کمی دوستی و ارادت داشتن به یک قدرت بزرگ در دنیا مانند آمریکا‌الله می‌زنند.

در این افکار بودم که یکپو در دلم پوزخندی به عربستان سعودی زدم که ای بابا راه ۵۰ سال پیش ما را طی می‌کنیده فهم تاریخی‌ات کو برادر… اگر توسعه لرزنی خوب بود که مای ایرانی به پایش می‌نشستیم. از یک‌سو بازار مصرف برای کالا‌های خارجی، از سوی دیگر ناتوانی رقابت برای تولید همان کالا در کشورهای جهان سوم و از این دو قضیه بدتر، آماده‌سازی فکری مردم برای احساس ضعف اقتصادی و فقر نسبی جامعه‌های جهان سوم را به درون مفاک می‌کشاند.

این احساس فقر در هر حالتی بالاخص در میان طبقه متوسط بیداد می‌کند، چرا که هیچ‌وقت به سوی سیری نمی‌رود. زمانی ما باید خود را جهان سومی بدانیم که این احساس سبزی را نداشته باشیم و جلوی چشمان‌مان تنگ باشد. راستش را بخواهید در این یادداشت از خودم، از مردم و از تمام نهادهای جامعه‌پذیرکننده ایران گله دارم، چرا که انقلابی به این زیبایی و شیکی را نتوانستیم در قلب و روح جامعه حفظ کنیم. مادامی می‌توانیم به این مرحله از سبزی و احساس رضایت برسیم که اگر خانه ما در کارگزشمالی باشد با زمانی که در کارگر جنوبی باشد تفاوتی بین نگاه این دو آدم نباشد فلذا تنها اسم خیابان مهم نیست، بلکه فهم ما و ارزش‌گذاری ذهنی ما از این فهم، مهم است.

در کشوری مانند فرانسه اگر به یک دختر و پسر جوان نگاه کنید، می‌بینید زندگی آنها با همان چند تکه اسباب ضروری زندگی شروع می‌شود. نه به‌دنبال تلویزیون آنچنانی هستند و نه یخچال ۶ قلو! بلکه اعتماد به نفس فرانسوی بودن و اروپایی بودن در آنها این باور را ساخته که برای نمایش و ابراز وجود خود به لوازم و تجهیزات اضافی نیاز ندارند. فرقی بین تلویزیون فلان یا فلان نیست اما این تفاوت را ما جهان سومی‌ها می‌سازیم. بیخوشید! تازگی‌ها اسم‌همان تغییر کرده و به در حال توسعه تبدیل شده است. همین اسم را تا کی باید ادامه دهید؟ تا هزار سال دیگر در حال توسعه هستیم، اصلا تمام آدم‌ها در حال توسعه‌اند، تمام بشریت در حال توسعه است. این برجسب را روی ما گذاشت‌اند تا همیشه احساس ضعف از نداشتن چیزی بکنیم و

برای رفع آن احساس ضعف، به سوی خرید کالا برویم.این فرهنگ را ما یک بار شکست دادیم ولی خوب حفظش نکرده‌ایم، چرا که وقتی در خیابان‌های تهران قدم می‌زنید این حس را می‌کنید که ما کجا و استقلال کجا. آری! در

جهانی شدن هیچ کشوری نباید احساس استقلال داشته باشد و استقلال توهمی بیش نیست لیکن تا یک دولت/ملتی احساس استقلال نسبی نداشته باشد، نه خودش و نه هیچ کشوری در دنیا برای او ارزش و اعتباری قائل نیست. تا وقتی جان‌مان و روح‌مان را فدای ظاهر کشورهای دیگر می‌کنیم، قادر به تصور هیچ جایگاهی نیستیم. در این وسط نوک پیکان گله من نه مردم بود و نه مسؤلان، بلکه آن توهمی بود که به ظاهر بر همگان چیره شده است. به قول «پوردیو» جامعه‌شناس فرانسوی: «سلطه نمادینی» است که بر ما حکمرانی می‌کند. حال می‌توانیم این سؤال را از خود بپرسیم که آیا ما ایرانی‌ها توان مقابله و چیره شدن بر این سلطه نمادین را داریم؟ سلطه نمادین که دامن تمام کشورهای در حال توسعه را گرفته است و به نوعی در مطالعات پسااستعماری می‌توان ریشه‌های آن را جست‌وجو کرد، از عوامل مهمی سمرشق می‌گیرد. در مرحله اول باید ما به این موضوع اعتراف کنیم که دچار سلطه نمادین شده‌ایم و هر کدام از ما به‌دنبال نشان دادن هویتی از خود هستیم که واقعیت خاسته‌های آن‌ها رفع شود، این احساس عدم مرحله را که عرفا و فقها خودشناسی می‌نامند، از آن دسته موضوعاتی است که باید مورد توجه

چرا خودباوری دوران صدر انقلاب اسلامی این روزها کمرنگ شده است؟

جنگ دوباره ما و سرمایه‌داری

■ محمدجواد بیزنی



ملی قرار بگیرد. راه فرار و توجه نکردن در خود، در میان گفتمان‌های مختلفی که به ما عرضه شده به فراموشی سپرده شده است. این گفتمان‌ها ما را به پیش‌داوری کشانده و تمام افراد را در توهم دانستن غرق کرده است. برای مثال کوروش کبیری‌ها و افرادی که یک گذشته بسیار باشکوه را برای خود تصور می‌کنند و در حسرت آن به زمین و زمان فحش می‌دهند و در نهایت اسم خود را روی کتیبه‌های تخت جمشید می‌نویسند! و به خیال خود حال و آینده هیچ‌وقت نمی‌تواند آن گذشته را بازسازی کند. گروه دیگر افرادی هستند که در فلسفه و روانشناسی «فردگرایی» غرق شده‌اند یعنی با یکسری جملات خود را بشناس و فوراً‌بافته قوت بده، چند راز پولدار شدن و… خود را سرگرم یک روانشناسی پوچ و توجیه‌گر می‌کنند و با توجه به آن به طور ناخودآگاه در تایید نئولیبرالیسم پیش می‌روند. گفتمان دیگری که باز هم توهم دانستن را به انسان می‌دهد و او را از این خودشناسی دور می‌کند، توهم سنست‌گرایی و مبارزه با تمام تکنولوژی‌ها، جهانی‌شدن و… است. آگاهی کاذبی که تمام پیشامدها را بحران می‌داند و سعی در مبارزه با تحولات بشری دارد. این نوع از گفتمان نیز در همه حال محکوم به شکست است، چرا که انسانی که تغییر می‌کند و در سیلان است را به فراموشی سپرده یا عمدا این نوع تعریف را از انسان ندارد و بالاخره گروه چهارمی که با تمام وجود عاشق و شیفته غرب شده‌اند و احساس می‌کنند از خود چیزی ندارند و در بهترین حالتی که می‌توانند هویت خود را به مردم نشان دهند یک فرد تقلیدی است که هر چه تقلید بهتر، آن فرد کامل‌تر!

در میان این تنوع گفتمان‌ها انسان ایرانی هویت خود را گم کرده است و به اصطلاح «هویت چهل تکه‌ای» را اتخاذ کرده است. این هویت‌های مختلف و گفتمان‌هایی که آگاهی کاذب را به افکار و اذهان منتقل می‌کنند باعث اصلی این سلطه نمادین شده است، چرا که فرد، دیگر از خود فکری ندارد و افسار تفکر خود را در دست گفتمان‌های مختلف می‌گذارد و اینجاست که مجبور است برای معرفی خود دست به دامان موبایل، لباس، ماشین و… شود تا از خود هویتی نمادین را به دیگران نشان دهد.

اگر واقعیت تمام آدم‌ها را بشکافیم می‌بینیم همه در حال مقایسه خود هستند، مقایسه‌های نابرابر از ظاهر زندگی دیگران با باطن زندگی خودشان. این خلط مقایسه‌ای باعث نارضایتی‌ها و فقر نسبی‌ای است که در آن دست و پنجه نرم می‌کنند. اگر تمام خواسته‌های آنها رفع شود، این احساس عدم رضایت رفع نمی‌شود. اینجاست که ما با انسانی نراضی و سرکش سروکار داریم که مشتری پروپا

مطالب مرحوم تلگرام یا اینستاگرام را اصل و علم می‌دانیم. اینجا همان شروع بدبختی ما است، چرا که اتفاقا مقایسه‌های اشتباه و لایک‌های بیپوده بر پای آدم‌هایی که خود درمانده زندگی هستند باعث می‌شود نظام الگوبندی در کشورهای در حال توسعه تغییر کند. ادبیات سخیف می‌شود، ذوق هنری پایین می‌آید، موسیقی به نقطه پایین خود می‌رسد و آه و ناله‌ها در استوری‌ها از روزگار روز به روز بیشتر می‌شود.

سلطه نمادین در فضای اینستاگرام بشدت جولان می‌یابد، اقتصاد الکترونیکی راه می‌افتد. افراد هر چه متفاوت‌تر، لایک بیشتر و از سوی دیگر با چند تبلیغ می‌توانند به پولی برسند. در اینجا به جای شکایت از آن دسته افراد متفاوت که با لودگی یا دعوا یا با نوع ادبیات مزخرف به درجانی از محبوبیت می‌رسند که تعداد فالوئرهای بیشماری را کسب می‌کنند، ما باید به این نکته فکر کنیم که نه این افراد، بلکه فالوئرهای این افراد و اهمیت زائدی که مردم به آنها می‌دهند مهم است. چرا باید یک فردی با چنین سطحی از سواد و نوع برخورد این چنین محبوبیتی را در سطح جامعه به دست بیاورد؟! این نشان می‌دهد ما در ذائقه ساختن برای مردم به بیراهه رفته‌ایم. شاید این اصطلاح ذائقه ساختن برای جوان‌های امروزی که خودم یکی از آنها هستم، حرف قابل درکی نیست و اساسا می‌گویم من دوست دارم فلان موسیقی را گوش دهم یا من دوست دارم فلان فرد را فالو کنیم اما حقیقت دردناک اینجا این است که ذائقه و دوست داشتن طی زمان به وسیله

این زندان تاریخی، سرمایه‌داری تو را آنچنان اسیر می‌کند که انسان در توهم آزادی به‌سر می‌برد ولی زندانی‌ای بیش نیست. فهم زندانی بودن و همت ملی از اینجا آغاز می‌شود. از آنجایی که بدانیم ما دقیقا در چه وضعیتی هستیم. خود را بشناسیم و آنگاه قدم بگذاریم. به معنای واقعی درک خرید تولید ملی را داشته باشیم. در وجودمان ندانیده شده باشد و دوست را از دشمن تشخیص دهیم. مبارزه برای هر فرد مبارزه با خویشتن است. هر فردی که بتواند خود را از منجلاب سلطه نمادین بیرون بکشد، یک نور و روزنه‌ای است که بتوان امید داشت افراد کشورهای در حال توسعه به آن لایه معرفتی و عقلی رسیده‌اند. حال سوال اینجاست: مهارتی وجود دارد و آیا واقعا راه گریزی هست؟ پاسخ بله است. برعکس تفکر خیلی‌ها که داد و بیداد می‌کنند که ما از سرمایه‌داری هیچ راه گریزی نداریم، باید بگوییم اتفاقا راه وجود دارد. البته با توجه به پیشینه تاریخی و سطح فکری مردمان هر دیار این امر متفاوت می‌شود اما در ایران به جرات می‌توان گفت راه‌های

فرار از یوغ این استعمار نو و سلطه نمادین زیاد است. در مرحله اول باید سرمایه‌داری را پذیرفت. انکار سرمایه‌داری خود به بیشتر شدن و وسیع‌تر شدن آن کمک می‌کنند. نخستین حرکت افراد یک جامعه پذیرش آن است. دومین کار مبارزه با آن نیست، بلکه قبول این امر تا حدودی است که تمام انسان‌ها به طور ذاتی به آن نیاز دارند، یعنی نمی‌توان آن را حذف کرد. برای مثال صلادوسیمای مان‌می‌تواند تبلیغات تجاری را به طور کامل

از برنامه‌های خود حذف کند، چرا که به درآمدی برای بازتولید خود نیاز دارد. بعد از این مرحله تازه

باید به خودمان بباییم و شروع به اندیشیدن کنیم. برای اندیشه نیز ابزار و وسایلی نیاز است. نیاز انسان به مهم‌ترین ابزار اندیشه یعنی «کتاب» در اینجا هوینا می‌شود. قرار نیست باز هم در سلطه نمادین غلت بخوریم و با وجود نفهمیدن حرف‌های نیچه، نیچه را در دست بگیریم و در کافه بنشینیم و با سیل خود نیچه بخوانیم. برای شروع همان فهم سعدی، حافظ و مولانا با اندکی روح فردوسی بزرگوار می‌تواند خود-گره‌گشای مشکلات باشد. وقتی از حکایت‌های سعدی می‌خوانیم که می‌فرماید: چشم تنگ دنیا دوست را/ با قناعت پسر کند یا خاک گور و… کم کم به آن مرحله اندیشیدن نزدیک می‌شویم. مرحله بعدی محدود کردن فضای مجازی در زندگی شخصی است. اینکه

دیگر خواهد شد.

روزنه

پیوند شعر و حکمت

یک یادآوری و چند پرسش

محمد مهدی سیار، رهبر انقلاب، در دیدار رضائی آسمائل با شاعران و اهالی ادب به یک نکته قابل تأمل در شعر اشاره کردند و آن هم توجه به مساله «حکمت در شعر فارسی» بود. ایشان از نقش آفرینی شعر فارسی در تولید و تعمیق اندیشه گفتند و به شعرایی چون فردوسی و نظامی و سنایی و سعدی و حافظ که «حکیم» لقب گرفته‌اند، اشاره و تشریح کردند «حکیم» نامیده شدن این شعر از آن جهت است که شعر خود را ظرفی قرار دادند برای حکمت؛ حکمت اسلامی و حکمت معنوی پیامبران. حال باید دید شعر امروز تا چه میزان توانسته است پیوند تاریخی خود را با حکمت برقرار کند. از این رو، چند سؤال اساسی باید به دقت بررسی شود. رهبر انقلاب فرمودند، شعر فارسی همواره آینه‌دار حکمت و معرفت ایرانی – اسلامی بوده است و بسیاری از شعرای بزرگ ایران را بسا لقب «حکیم» در حافظه جمعی و تاریخی خود ثبت کرده‌ایم. فارسی‌زبانان هنوز هم در مواجهه با یک شاعر انتظار دارند او را در قامت یک اهل حکمت و دارای بینشی عمیق ببانند، نه صرفا یک فرد زبان‌آور.

تأکید دوباره رهبر فرزانه انقلاب بر این پیوند تاریخی و دعوت شاعران این عصر به سرودن حکمت‌آمیز، فرصتی مغتنم برای شاعران و متفکران امروز است تا میزان و کیفیت ظهور و حضور حکمت در شعر معاصر را مورد کنکاش قرار دهند و این پرسش را به‌طور جدی مطرح کنند که شعر فارسی امروز چقدر توانسته است پیوند تاریخی خود را با حکمت و اندیشه حفظ کند؟ البته این پیوند همیشه دوطرفه بوده و باید از اهالی اندیشه و تفکر در دانشگاه‌ها و حوزوهای علمیه نیز بپرسیم چقدر به شعر و ادبیات امروز می‌پردازند و خود را در مخاطبه و هم‌نشینی با آن می‌یابند؟

چند کتاب یا مقاله و یادداشت سراغ دارید که در آن از منظر حکمی و فلسفی به شعر معاصر و قوت و ضعف‌های آن در بیان اندیشه و حکمت پرداخته شده باشد؟

چند مقاله ادبی – فکری سراغ دارید که در آن فرصت هم‌نشینی و گفت‌وگوی شاعران و متفکران فراهم باشد و نقد شعر در آن از سطح بررسی‌های زبانی و فنی فراتر رود و به سطح اندیشه و تفکر برسد؟

البته حکمت، ادبیها و سطوح مختلفی دارد و ظهور آن در شعر نیز می‌تواند به گونه‌های بسیار متفاوتی رخ دهد. شعر حکمت‌آمیز لزوماً آن شعری نیست که با زبانی پیچیده و آمیخته با اصطلاحات فلسفی و عرفانی سروده شود یا حکیمانه بودن خود را جار بزند! اما آشنایی و انس با میراث تفکر و فلسفه انسانی می‌تواند برای شاعر، بسیار مفید و الهام‌بخش باشد. *

منبع: **khameni.ir**

نکته

رابطه قضا و قدر الهی

با آزادی انسان

معمولا خیال می‌کنند عامل اساسی محدودیت انسان قضا و قدر الهی است ولی ما بر عکس، از قضا و قدر الهی به‌ عنوان عاملی برای محدود کردن آزادی انسان نام نبردییم. چرا؟ آیا قضا و قدر الهی وجود ندارد یا قضا و قدر عامل محدود کردن نیست؟ قضا و قدر الهی امری قطعی و مسلم است ولی عامل محدود کردن انسان نیست. قضای الهی عبارت است از حکم قطعی الهی درباره جریانات و حوادث و قدر الهی عبارت است از اندازه‌گیری پدیده‌ها و حوادث. از نظر علوم الهی مسلم است که قضای الهی به هیچ حادثه‌ای مستقیما و بلاواسطه تعلق نمی‌گیرد، بلکه هر حادثه از تنها و تنها از راه علل و اسباب خودش ایجاد می‌کند.قضای الهی ایجاب می‌کند نظام جهان نظام اسباب و مسببات باشد. انسان هر اندازه از آزادی از ناحیه عقل و اراده دارد و هر اندازه محدودیت که از ناحیه عوامل موروثی و محیطی و تاریخی دارد، به حکم قضای الهی. و نظام قطعی سببی و مسببی جهان است. بنابراین خود قضای الهی یک عامل برای محدودیت انسان به شمار نمی‌رود. محدودیتی که به حکم قضای الهی نصیب انسان شده است همان محدودیت ناشی از شرایط موروثی و شرایط محیطی و شرایط تاریخی است نه محدودیت دیگر، همچنانکه آزادی‌ای هم که نصیب انسان شده به حکم قضای الهی است ولی به این صورت که قضای الهی ایجاب کرده انسان موجودی صاحب عقل و اراده باشد و در دایره محدود شرایط طبیعی و اجتماعی بتواند خود را به مقیاس وسیعی از قید تسلیم به آن شرایط آزاد کند و سرنوشت و آینده خویش را در دست گیرد.

منبع:استاد شهید مرتضی مطهری
انسان در قرآن

تهدید تولید ملی

0 107354 683291

خرید کالای خارجی؟